

## اندیشه هفت اقلیم و ارزیابی یادکردهای آن در احادیث\*

احمد پاکتچی

استادیار دانشگاه امام صادق (ع)

ap @ cgie.org.ir

### چکیده

بنابر یک باور باستانی مشترک میان اقوام گوناگون، زمین مسکون از هفت پاره تشکیل شده که نمود آن در فرهنگ اسلامی، اندیشه «هفت اقلیم» بوده است. در حالی که می‌دانیم شاخصترین الگوها از هفت پاره زمین سه الگوی ایرانی، هندی و یونانی بوده است، باید اذعان داشت که دست کم در حد واژه، واژه اقلیم نه یک ریشه ایرانی یا هندی، بلکه ریشه‌ای یونانی دارد. فارغ از واژه، در اصل، اندیشه هفت اقلیم اسلامی از جهاتی با الگوی یونانی و از جهاتی با الگوی ایرانی خویشاوندی دارد.

فارغ از اندیشه هفت اقلیم یونانی که پس از نهضت ترجمه جای خود را در منابع اسلامی گشود، باید گفت در قرون نخستین اسلامی هفت کشور ایرانی نیز در میان مسلمانان کاملاً شناخته بوده است. دقیقاً دانسته نیست تصور هفت اقلیم چه موقع و چگونه وارد جهان اسلام گردیده، و سرگذشت آن تا نیمه دوم سده ۳ ق که به صورت یک اصطلاح جغرافیایی نه چندان دقیق در آثار آن دوره به کار رفته، در حاله‌ای از ابهام قرار دارد. در دو سده نخست هجری، می‌دانیم که کلمه اقلیم چه در ترکیب هفت اقلیم و چه به تنهایی در آثار عربی رواجی نداشته است.

در شرایط یاد شده، آنچه در پژوهش پیشینه این مفهوم در فرهنگ اسلامی حائز اهمیت است، کاربرد آن در چند حدیث شیعی و بیشتر از امیرالمؤمنین (ع) است. با مفروض گرفتن صحت استناد این احادیث می‌توان نتیجه گرفت که تصور هفت اقلیم پیش از سال ۴۰ ق نیز بین مسلمین مأنوس بوده و از همینجاست که وضعیت سندی این روایات در تاریخ اندیشه هفت اقلیم اهمیتی والا یافته است.

---

\* - تاریخ وصول: ۸۳/۳/۲۶ ؛ تاریخ تصویب نهایی: ۸۳/۶/۳

کلیدواژه‌ها: اقلیم، استناد روایات، احادیث منتسب.

### پیدایی اندیشه هفت اقلیم در یونان

هفت اقلیم یا هفت کلیما برداشتی ویژه از بخش‌های زمین مسکون است که همچون خود واژه اقلیم (> کلیما) اصلی یونانی دارد. این واژه که در مفهوم آغازین خود به معنای «شیب زمین» است، از مصدر یونانی «کلینو» به معنی «خم کردن، کج کردن» مشتق گردیده است (لیدل - اسکات، 761؛ مولر - تیل، 386). در کاربرد ثانوی، این واژه مفهوم ناحیه‌ای یا منطقه‌ای از زمین را یافته و بدین ترتیب به مفهوم خود در ترکیب «هفت کلیما» نزدیک‌تر شده است. نمونه‌ای کهن از کاربرد کلیما به مفهوم ناحیه یا منطقه‌ای از زمین را می‌توان در آثار فیلسوف نامدار یونانی در سده ۴ پ. م، ارسطو بازیافت. از کاربردهای متأخرتر آن نیز می‌توان در آثار دیونسیوس هالیکارناسی، پلوتارخوس، آثناوس و «جنگ کاخانه» سراغ گرفت (همان مأخذ). به جز آنچه یاد شد، کاربرد کلیما به همان معنی در آیاتی چند از متن یونانی عهد جدید، در نامه‌های پولس رسول به چشم می‌آید (رومیان، ۲۳/۱۵؛ قرنتیان دوم، ۱۰/۱۱؛ غلاطیان، ۲۱/۱).

درباره اندیشه هفت کلیما، کهن‌ترین اطلاعاتی که به طور روشن از متفکران یونانی نویس در دست داریم، مربوط به مارینوس صوری جغرافی‌دان در اواخر سده نخست و اوایل سده دوم میلادی است. مسعودی مورخ و جغرافی‌دان مسلمان در مبحث «الاقالیم السبعه» از کتاب *التنبیه و الاشراف*، خاطر نشان کرده که شخصاً تصویری رنگی از هفت اقلیم را در کتاب جغرافیایی مارینوس مشاهده کرده بوده است (مسعودی، *التنبیه*، ص ۲۹ - ۳۱). تقریباً در همان دوره مارینوس از یک اخترشناس به نام دوروتئوس صیدایی نشان داریم که نظریات وی درباره هفت اقلیم، همچون دیگر نظریاتش مورد توجه نویسندگان اسلامی قرار گرفته است (ابن فقیه، ص ۵ - ۷؛ پاولی، ذیل نام). پس از ایشان بطلمیوس قلوذی اخترشناس اسکندرانی (۱۰۰ - ۱۷۰ م) در آثار

مختلف خویش، به ویژه در کتاب دوم اثر مشهورش *مجسطی*، به تبیین هفت کلیما پرداخت. از دیگر آثار بطلمیوس که نظریه هفت اقلیم در آنها شرح داده شده است، کتاب *جغرافیا* و چند کتاب غیر مشهور دیگر است که در ترجمه عربی «کتاب ذات الحلق»، «کتاب ذات الصفائح» (یا کتاب *الاصطرلاب*) و «القانون» خوانده شده‌اند (یعقوبی، *التاریخ*، ۱۳۳/۱ - ۱۴۳؛ مسعودی، *مروج*، ۱۰۲/۱ - ۱۰۳).

این احتمال چندان دور نیست که یونانیان در تماس با مشرق زمین، تصور آغازین تقسیم زمین به هفت بهر را دریافته باشند، ولی به نظر می‌رسد بین نظریه هفت کلیما و هفت اختر (الکواکب السبعه) در فرهنگ یونانی رابطه‌ای برقرار بوده است (مسعودی، *التنبیه*، ص ۲۹ - ۳۱؛ همو، *مروج*، همانجا). به هر روی کلیمای یونانی با گونه‌های شرقی تقسیمات زمین از جهاتی اساسی تفاوت داشت. از سویی یونانیان، این هفت کلیما را نه به صورت شش پاره بر گرد یک پاره مرکزی (همچون تصور ایرانی)، بلکه به صورت برش‌هایی به موازات استوار رسم می‌کردند. از دگر سو هفت کلیمای یونانی از شکل یک تقسیم اسطوره‌ای درآمده و صورت یک تقسیم جغرافیایی را یافته بود.

گفتنی است در آثار اسلامی، تقسیم زمین به هفت بهر به گونه‌ای از روایات هرمسی نقل گردیده است که با روایات ایرانی نزدیکی بسیار دارد. بر پایه آنچه مسعودی در *التنبیه* به هرمس، خردمند اسطوره‌ای یونان نسبت داده است، زمین آباد به هفت اقلیم تقسیم می‌گردد که اقلیم چهارم یا بابل در میان آن قرار دارد و شش اقلیم دیگر همچون دایره‌هایی بر گرد آنند و هر اقلیم ۷۰۰ فرسنگ در ۷۰۰ فرسنگ است. اقلیم نخست هند، دوم حجاز و حبشه، سوم مصر و افریقیه، چهارم بابل و عراق، پنجم روم، ششم زمین یا جوج و مأجوج و هفتم یوماریس و چین است (مسعودی، *التنبیه*، همانجا؛ ابن فقیه، همانجا).

ابوریحان بیرونی نیز در کتاب *التفهیم* ضمن اشاره به اینکه بخش کردن زمین به هفت پاره از هرمس نیز حکایت شده، تصویری از تقسیم هرمسی را ارائه کرده است

(ابوریحان بیرونی، ص ۱۹۶). شایسته ذکر است که در روایات هر مسمی عربی در مقابل هفت اقلیم نیمه شمالی، در نیمه جنوبی نیز هفت اقلیم دیگر وجود دارد (مسعودی، *التنبیه*، همانجا؛ یاقوت حموی، *معجم البلدان*، مقدمه) و این نظریه در میان جغرافی دانان اسلامی نیز طرفدارانی چون ابن خردادبه داشت (ابن خردادبه، *المسالك*، ص ۱۶؛ مقدسی، *احسن التقاسیم*، ص ۶۶ - ۶۷).

به گونه‌ای گذرا درباره اندیشه ایرانی - هندی باید گفت این هفت بخش زمین در متون اوستایی «هفت بوم» یا «هفت کشور»، و در متون سانسکریت «هفت جزیره» خوانده شده است (اوستا، گاهان، ۳:۳۲؛ یسن‌ها، ۵:۶۵؛ یشت‌ها، تیر یشت: ۹، ۴۰؛ نیز مینوی خرد، ۵۶: ۱۳). هر یک از این پاره‌ها به نامی خوانده می‌شد و پاره برگزیده در میان و شش پاره دیگر در پیرامون آن قرار گرفته است (اوستا: یشت‌ها، مهریشت: ۱۵، ۱۳۳؛ رشن یشت: ۹ - ۱۵؛ ونیداد، ۱۹: ۳۹؛ ویسپرد، ۱۰: ۱؛ نیز: مینوی خرد، ۱۵: ۱۰؛ پورداود، هفت کشور، ص ۱۰۹ - ۱۱۷).

چنانکه گفته شد، در سده‌های نخستین اسلامی همگام با هفت اقلیم یونانی، هفت کشور ایرانی نیز در میان مسلمانان کاملاً شناخته بوده (مثلاً نک: جاحظ، *التربیع*، ص ۴۳؛ بیرونی، *التفهیم*، ص ۱۹۶ - ۲۰۰)، هر چند در تعبیرات عربی، همچنان هفت کشور ایرانی نیز به (اقلیم سبعة) ترجمه می‌شده است (مثلاً دینوری، *الاخبار*، ص ۱۲۰؛ ابن ندیم، *الفهرست*، ص ۱۵). در برخی منابع، از هفت کشور هندی نیز به نحوی آمیخته با اندیشه ایرانی و یونانی سخن آمده است (مثلاً خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*، ۵۰/۱).

### هفت پاره زمین مسکون در فرهنگ اسلامی

در قرآن کریم در سوره طلاق (۱۲/۶۵) به اشاره از هفت زمین یاده شده و در روایات اسلامی، هفت زمین (الارضین السبع) جایگاه ویژه‌ای یافته است؛ ولی بیشتر

قریب به اتفاق منابع کهن تفسیری، هفت زمین را یک تقسیم عمودی و نه افقی شمرده‌اند و آن را تعبیری از طبقات هفت گانه دانسته‌اند. تنها مورد مرتبط که در آن هفت زمین به تقسیم افقی تفسیر شده، روایت ابو صالح از ابن عباس است. در این روایت که در منابع چندی نقل گردیده، تصریح شده است که هفت زمین طبقات هفتگانه نبوده، بلکه عبارت از هفت پاره زمین است که در زیر آسمانی واحد جای دارند و دریاها آنها را از یکدیگر جدا می‌سازند (تسویر المقباس، ۹۵/۴؛ طبرسی، ۳۱۱/۱۰). گفتاری نزدیک بدان را نیز یاقوت در معجم البلدان به نقل از برخی متکلمان معتزلی آورده است که با دیدگاهی علم گرایانه به تعالیم اسلامی می‌نگریسته‌اند (یاقوت، معجم البلدان، مقدمه).

از این نمونه‌ها که بگذریم، هیچ گاه هفت زمین در فرهنگ اسلامی به طور جدی معادل با هفت کشور ایرانی یا حتی هفت کلیمای یونانی تلقی نگردید. از این رو در فرهنگ اسلامی نسبت به تقسیمات افقی زمین به عنوان یک نظریه جغرافیایی و گاه به عنوان یک تصور اسطوره‌ای برخورد شده و چهره موضع‌گیری مذهبی به خود نگرفته است. نمونه‌هایی که در بخش مربوط به ایران از آشنایی دیرینه مسلمانان با تقسیمات ایرانی زمین ارائه گشت، نشان می‌دهد که علت جا نیافتادن تقسیمات ایرانی در میان مسلمانان فقدان آگاهی و شناخت نبوده است، بلکه ممکن است آن باشد که این تقسیمات کما بیش اسطوره‌ای بوده و کمتر از کاربرد علمی و عملی برخوردار بوده‌اند، و تنها آن هنگام مورد توجه قرار گرفته‌اند که با جغرافیا الفت داده شده‌اند.

آنچه موجب می‌شد تا هفت کلیمای یونانی جای خود را در فرهنگ اسلامی بگشاید، چهره جغرافیایی و ریاضی آن بود که به ویژه در عصر ترجمه در سده دوم هجری اهمیت ویژه‌ای یافت. چنانکه گفته شد واژه یونانی الاصل اقلیم و ترکیب هفت اقلیم در آثار دو سده آغازین اسلامی رواج دوره‌های پسین را نداشته و تاریخ‌گذاری اندک نمونه‌های یافت شده از کاربرد واژه در دو سده نخست بسیار پر مسأله و در عین

حال تعیین کننده است.

در سخن از واژه، باید گفت برخی از لغویان عرب متوجه غیر عربی بودن ریشه واژه اقلیم بوده‌اند (ابن درید، ۳۷۷/۳؛ جوالیقی، ص ۲۳). حمزه اصفهانی ورود آن به عربی را با واسطه زبان سریانی دانسته، و سرانجام ابوالفضل هروی به معنی دقیق آن در زبان یونانی توجه داشته است (باقوت، ۲۶/۱). به هر حال واژه از طریق عربی وارد زبان فارسی و برخی دیگر از زبانهای منطقه شده است (نک: حسن دوست، ۱۱۶/۱). از نظر کاربرد واژه در متون اسلامی، باید گفت این کاربرد به وضوح از اواخر سده دوم قابل مشاهده است، اما یافتن نمونه‌هایی که بتواند کاربرد کهن تری را نشان دهد، با دشواری جدی رو به روست. نمونه‌هایی از این دست، تنها متونی حدیثی یا متونی با ساختار و کارکرد مشابه مذهبیند که تیکه بر آنها به عنوان سندی تاریخی، نیازمند ارزیابی دقیقی از آنهاست.

فارغ از این احادیث که در سطور بعد مستقلاً بدان پرداخته خواهد شد، کهن‌ترین کاربرد شناخته شده، عنوان کتابی از هشام بن محمد کلبی (د ۲۰۶ ق) با ضبط «کتاب الاقلیم» است (ابن ندیم، ص ۱۰۹) که با توجه به روشن نبودن موضوع آن از یک طرف و تألیف آن در اواخر سده دوم چندان نوری بر تاریکی نمی‌افزاید. ابن ندیم ضمن برشمردن آثار کلبی، آنها را بر اساس موضوع طبقه‌بندی کرده و بدون توضیحی در ذیل عنوان موضوعی «کتابه فی اخبار البلدان» آورده است (همانجا).

نمونه‌ای دیگر که در زمان بسیار به کاربرد کلبی نزدیک است، عبارتی منقول از ابوالعتاهیه (د ۲۱۱ ق) شاعر نامدار عرب است. ابوالفرج اصفهانی در روایتی مسند در *الاعغانی* چنین عبارتی را به نقل از ابوالعتاهیه و خطاب به مخارق یکی از معاصرانش آورده است: «جاء أبو العتاهیه إلی باب مخارق، فطرقة و استفتح، فإذا مخارق قد خرج إلیه، فقال له أبو العتاهیه: یا حسان هذا الإقلیم، یا حکیم أرض بابل، اصعب فی أذنی شیئاً یفرح به قلبی، و تنعم به نفسی» (ابو الفرج، ص ۱۲۳۳۹).

به هر روی با پای گرفتن نهضت ترجمه در اواخر سده ۲ق و اوایل سده ۳ق، آثار بطلمیوس نیز به عربی برگردانده شد (ابن ندیم، همان اثر، ص ۳۲۷ - ۳۲۸)، ولی به هر دلیل ابن خردادبه، جغرافی‌دان ایرانی که در حدود ۲۳۲ق/۸۴۷م کتاب *المسالک و الممالک* خود را پرداخته است، برای تبیین نظریه هفت اقلیم بطلمیوس به متن غیر عربی کتاب وی (اصل یونانی یا ترجمه سریانی) مراجعه کرده است (ابن خردادبه، ص ۱۳ - ۱۶). در آثار جغرافیایی عربی در نیمه دوم سده ۳ق، سخن از هفت اقلیم بطلمیوسی امری عادی به نظر می‌رسد. جیهانی در کتاب *المسالک و الممالک* (تألیف بین ۲۷۹ - ۲۹۵ق) جهان را به هفت اقلیم بخش کرد و از برای هر اقلیم اختری از اختران هفتگانه را قرار داد و به بسط جوانب نجومی و ریاضی اقلیم پرداخت (مقدسی، ص ۱۹ - ۲۰). ابن فقیه همدانی جغرافی‌دان دیگر ایرانی در کتاب *البلدان* خود (تألیف حدود ۲۹۰ق) به تفصیل به بیان حدود و ثغور هفت اقلیم بطلمیوسی پرداخت (ابن فقیه همدانی، ص ۵ - ۷) و در پی او ابن رسته در *الاعلاق النفیسه* بر هفت اقلیم یونانی اشارتی داشت (ابن رسته، ص ۹). در شمار آثار یافت نشده کندی فیلسوف برجسته اسلامی (د ۲۵۸ق) نیز اثری با عنوان "رسالة فی ابعاد مسافات الاقالیم" نقش بسته است (ابن ندیم، ص ۳۱۹). در این دروه اندیشه هفت اقلیم چنان در میان مسلمانان گسترش یافته بود که گاه بازتاب آن به ادبیات آنان نیز راه یافته است. از نمونه‌های محدود می‌توان به شعری از ابن رومی (د ۲۸۳ق) اشاره کرد، آنجا که سروده است:

یسعُ السبعةُ الأقالیم طُراً و هو فی إصبین من إقلیم

(ابن رومی، دیوان، بی ص).

با وجود عنایت جغرافی‌نگاران این دوره به هفت اقلیم بطلمیوسی، در شالوده تألیفات آنان این تقسیم نقش به خصوصی ایفا نکرده است و حتی در برخی از آثار جغرافیایی دوره یاد شده چون *البلدان* یعقوبی تنها در این حد که سرزمین بغداد اقلیم چهارم و اقلیم میانی شمرده شود، از اقالیم هفتگانه سخن به میان آمده است (یعقوبی،

ص ۱۳۴).

در آثار جغرافیایی سده ۴ ق نیز در کنار سخنی که از هفت اقلیم یونانی به میان آمده، کم اعتنایی خاصی بدان احساس می‌شود و این پدیده می‌تواند ناشی از پیشرفت روزافزون جغرافیای اسلامی بوده باشد. *صور الاقالیم* ابو زید بلخی (د ۳۲۲ ق) که از نخستین آثار جغرافیایی جهان اسلام است، به هفت اقلیم یونانی پایبندی در خور توجهی داشته است (برای نسخه خطی، نک: پروکلمان، *تاریخ ذیل*، 408/1)، اما *صور الاقالیم* اصطخری (د بعد ۳۴۰ ق) که بر پایه آن و به عنوان گامی در تکمیل آن نوشته شده خود را از هفت اقلیم یونانی رها کرده و با وجود حفظ عنوان اقالیم بر کتاب، نظام دیگری از اقلیمها ارائه کرده که شمار آنها را به بیست رسانیده است (کراچکوفسکی، 194-197). همین ویژگی در اثر تکمیلی او با عنوان *مسالک الممالک* نیز دیده می‌شود.

در اواسط سده، ابن حوقل در سرآغاز کتاب *صورة الارض* به طور کلی عدم توجه خود را به اقالیم سبعة در تألیف کتاب یادآور شده، بیان می‌دارد (... و لم اقصدا الاقالیم السبعة التي علیها قسمة الارض ...) (ابن حوقل، مقدمه) و پس از او مقدسی در *مقدمه احسن التقاسیم* با انتقاد از جیهانی در توجه مغرط به هفت اقلیم یونانی، تنها چند برگگی را به بیان حدود و ثغور اقالیم سبعة در کتب پیشینیان اختصاص داده و خود در نگارش کتاب شیوه‌ای نو در تقسیم اقالیم در پیش گرفته است (مقدسی، ص ۱۹ - ۲۰، ۶۶ - ۶۹؛ کراچکوفسکی، 198-218).

در آثار جغرافیایی دوره‌های متأخر اسلامی چون *معجم البلدان* یاقوت حموی (د ۶۲۶ ق) و *نزهة القلوب* حمدالله مستوفی (د ۷۵۰ ق) تنها در سطح محدودی سخن از هفت اقلیم یونانی به میان آمده است (یاقوت، *مقدمه*؛ حمدالله مستوفی، ص ۲۰ - ۲۲، ...).

ارزیابی احادیث منتسب به امیرالمؤمنین (ع)

الف. خطبه‌ای از حضرت علی (ع) در بیزاری جستن از ظلم:



“و الله لو أعطيت الأقاليم السبعة بما تحت أفلاكها على أن أعصى الله في نمله أسلبها جلب شعيرة ما فعلته...”. (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲).

عبارات خطبه حاکی از آن است که این خطبه در صورت ثبوت صدور، باید در دوره خلافت حضرت (۳۵ - ۴۰ ق) ایراد شده باشد و مخاطب آن قاطبه مردم باشند. این خطبه افزون بر نهج البلاغه در منابع زیر آمده و جز در مورد زیادت یاد شده، در قسمت مورد استناد از خطبه، لفظ روایات از همسانی برخوردار است:

الف. *الامالی*، تألیف ابو جعفر ابن بابویه (ص ۴۹۷)؛ ب. *اجوبه مسائل متفرقه*، تألیف سید مرتضی (ص ۱۴۰)؛ ج. *ربیع الابرار*، تألیف جار الله زمخشری (ص ۱۷۱۳ - ۱۷۱۴)؛ د. *التذکره الحمدونیه*، تألیف ابن حمدون (ص ۹۱)؛ هـ. *تذکره الخواص*، تألیف سبط ابن جوزی (ص ۱۵۶).

از آن میان، تنها روایت ابن بابویه دارای اسنادی متصل است، بدین قرار:

“حدثنا علی بن احمد بن موسی الدقاق، قال حدثنا محمد بن الحسن الطائمی، قال حدثنا محمد بن الحسین الخشاب، قال حدثنا محمد بن محسن، عن المفضل بن عمر، عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده، عن آبائه، قال قال أمير المؤمنين علی بن ابی طالب (ع).”

عبارتی از جاحظ در کتاب *الحيوان* به نظر می رسد دستمایه ای از قطعه مرتبط با اقالیم از همین خطبه بوده باشد، آنجا که آورده است: “ثم عمّ ذلك بين الصّوابه و الفراشه، إلى الأفلاك السبعة و ما دونها من الأقاليم السبعة” (جاحظ، *الحيوان*، ص ۷۰۵). همچنین به نظر می رسد که بیت زیر سروده مهیار دیلمی (د ۴۲۸ ق) نیز از آغاز همین خطبه الهام گرفته است:

مطایا لأبکار الکلام إذا مشی علی حَسک السَّعدانِ منه ردیدُ

(مهیار دیلمی، دیوان، بی ص).

درباره دقاق استاد ابن بابویه، تنها می دانیم که او از روایان آثار امامیه بوده است.

ابن بابویه از او با "ترضی" یاد کرده (ابن بابویه، مشیخه، ص ۴۲۹، ۵۳۴) و از طریق او از کلینی نقل حدیث کرده است (همان مأخذ، ص ۵۳۴). باید توجه داشت که وی از محمد بن سنان نیز روایاتی نقل کرده است (همان مأخذ، ص ۴۲۸ - ۴۲۹).

محمد بن حسن طائی که ظاهراً راوی اهل ری بوده (نجاشی، ص ۲۵۵) از کسانی چون سهل بن زیاد آدمی متهم به غلو (ابن بابویه، *التوحید*، ص ۳۸۰)، علی بن عباس جزائینی متهم به غلو (نجاشی، همانجا) و محمد بن حسین خشاب ناشناخته (ابن بابویه، *الامالی*، ص ۴۹۷) روایت کرده است. در میان روایت او نیز جز دقاق، نام محمد بن یعقوب کلینی (نجاشی، همانجا) و محمد بن عبدالجبار (نجاشی، همان، ص ۱۴۳، با تردیدی در صحت سند) آمده است.

از محمد بن حسین خشاب تا مفضل، سندی است که با ملاحظه اسنادی موازی که در آن خشاب با واسطه محمد بن محسن (گاه ضبط محسن) از یونس بن ظبیان هم طبقه مفضل نقل حدیث کرده، اتصال آن تأیید می‌گردد (نک: ابن بابویه، *علل*، ص ۱۲، ۳۷، ۱۸۸؛ همو، *الامالی*، ص ۹۱، ۲۶۳، ۲۶۵، ۶۰۵؛ راوندی، ص ۱۱۸، ۲۰۲، ۲۷۸). خشاب و محمد بن محسن در منابع رجالی امامیه ناشناخته‌اند، اما رابطه شاگردی محمد بن محسن از سویی با مفضل بن عمر و از دگر سو با یونس بن ظبیان از سران جریان غلات، نشان از آن دارد که وی احتمالاً با این جریان مرتبط بوده است. در مجموع باید گفت این اسناد، در بخشی متضمن رجال مجهول و در بخشی دیگر متضمن رجالی است که با جریان غلو پیوستگی داشته‌اند.

ب. خطبه افتخار منتسب به امیرالمؤمنین (ع):

"... ثم الفتنة الغبراء، و القلادة الحمراء في عنقها قائم الحق، ثم أسفر عن وجهي بين أجنحة الأقاليم كالقمر المضيء بين الكواكب...". این خطبه را حافظ رجب بررسی با همین لفظ در *مشارق انوار اليقين* آورده و آن را خطبه افتخار نامیده است.

او همچنین یادآور شده است که راوی این خطبه از امام (ع) اصیغ بن نباته است، اما اسنادی تا اصیغ به دست نداده است (برسی، ص ۲۶۰ - ۲۶۲). ابن شهر آشوب نیز در کتاب *مناقب*، ضمن بر شمردن خطبه‌های نامی امام، از خطبه‌ای با نام "افتخار" یاد کرده است (ابن شهر آشوب، *مناقب*، ۴۷/۲).

این خطبه مجرد از اسناد است و امکان نقد اسنادی آن وجود ندارد. مروری بر مضامین خطبه به روشنی نشان می‌دهد که مضامین آن با آنچه اندیشه‌های غلات خوانده می‌شود، پیوستگی استواری دارد.

ج. خطبه *تطنجیه* منتسب به امیرالمؤمنین (ع):

"... أنا صانع الأقالیم بأمر العلیم الحکیم، أنا الکلمة التي بها تمت الأمور و دهرت الدهور، أنا جعلت الأقالیم أرباعا، و الجزائر سبعا، فإقليم الجنوب معدن البرکات، و إقليم الشمال معدن السطوات، و إقليم الصبا معدن الزلازل و إقليم الدبور معدن الهلکات ...". این خطبه را حافظ رجب برسی با همین لفظ در *مشارق انوار الیقین* آورده و آن را خطبه *التطنجیه* خوانده است. او یادی از راوی خطبه نکرده، اما تصریح نموده که ایراد خطبه در جایی میان کوفه و مدینه بوده، اما اسنادی تا اصیغ به دست نداده است (برسی، ص ۲۶۳ - ۲۶۶؛ اشاره به نقل آن در *المجموع الرائق*، آقا بزرگ، *الذریعه*، ۲۰۱/۷).

ابن شهر آشوب در کتاب *مناقب*، در سخن از خطبه‌های مشهور امام، خطبه‌ای به این نام را یاد نکرده است (ابن شهر آشوب، ۴۷/۲). اگر چه برخی چون آقا بزرگ طهرانی، به سبب عدم ذکر این نام در فهرست خطبه‌های ابن شهر آشوب، احتمال یکی بودن آن با خطبه اقلیم را مطرح ساخته‌اند (آقا بزرگ، ۲۰۱/۷)، اما چنانکه در سطور بعد خواهد آمد، این احتمال با اطلاعاتی که ابن شهر آشوب درباره خطبه اقلیم داده سازگاری ندارد.

این خطبه مجرد از اسناد است و امکان نقد اسنادی آن وجود ندارد. مروری بر مضامین خطبه نیز به روشنی نشان می‌دهد که مضامین آن با آنچه اندیشه‌های غلات خوانده می‌شود، پیوستگی استواری دارد.

#### د. خطبه لؤلؤه منتسب به امیرالمؤمنین (ع):

“... فی عقبها قائم الحق یسفر عن وجهه بین أجنحة الأقالیم بالقمر المضیء بین الكواکب الدریة ألا و إن لخروجه علامات عشرة أولها طلوع الكوكب ذی الذنب...”. این خطبه را خزاز قمی با همین لفظ در *کفایة الاثر* آورده و آن را بخش پایانی خطبه‌ای دانسته که خطبه لؤلؤه نامیده است (خزاز قمی، ص ۲۱۳ - ۲۱۶). او برای نقل این حدیث اسنادی به تفصیل آورده که از این قرار است: “حدثنی علی بن الحسین ابن منده، قال حدثنا محمد بن الحسن الكوفی المعروف بأبی الحكم، قال حدثنا اسماعیل بن موسی بن ابراهیم، قال حدثنی سلیمان بن حبیب، قال حدثنی شریک، عن حکیم بن جبیر، عن ابراهیم النخعی، عن علقمه ابن قیس، قال: خطبنا امیرالمؤمنین علیه السلام” (خزاز، ص ۲۱۳).

سلیلی از عالمان سده ۴ ق نیز در کتاب خود با عنوان کتاب *الفتن*، قطعه‌ای از خطبه لؤلؤه را آورده که در بردارنده بخش مورد نظر در این مقاله است. لفظ سلیلی این گونه است:

“... و فی عنقها قائم الحق ثم یسفر عن وجهه بین أصبحت الأقالیم كالقمر المضیء بین الكواکب الداری، ألا و إن لخروجه علامات عشر فأولهن طلوع الكوكب المذنب...”. سلیلی تصریح کرده که این خطبه ۱۵ روز قبل از خروج امام (ع) از بصره در آن شهر ایراد شده و آنچه پیش از بخش گزیده شده آمده، یاد کرد خلفای بنی عباس بوده است (ابن طاووس، *الملاحم*، ص ۱۳۶، به نقل از فتن سلیلی). گفتنی است ابن شهر آشوب نیز در کتاب *مناقب*، ضمن یادکرد خطبه‌های مشهور امام، از خطبه‌ای با نام

“اللؤلؤه” یاد کرده است (ابن شهر آشوب، ۴۷/۲).

این خطبه نیز مجرد از اسناد است و امکان نقد اسنادی آن وجود ندارد. این خطبه با خطبه افتخار در بخش “و إني طاعن عن قريب” تا “ألا و إن لخروجه (لخروجی) علامات عشرة” اشتراک روشنی در عبارت دارد و این بخش از دو خطبه مأخذی واحد داشته است. با این حال باید توجه داشت که مضامین خطبه لؤلؤه در مقایسه با خطبه افتخار، از آنچه اندیشه‌های غلات خوانده می‌شود، نسبت به خطبه پیشین فاصله‌ای محسوس گرفته است. از جمله باید به عبارت “انه لخروجی علامات عشرة” در خطبه افتخار اشاره کرد که در خطبه لؤلؤه به “إن لخروجه علامات عشرة” جایگزین شده است.

#### ه. خطبه اقالیم منتسب به امیرالمؤمنین (ع):

از متن خطبه اقالیم تاکنون تحریری شناخته نشده است. ابن شهر آشوب در فهرست خطبه‌های مشهور امام (ع) در کتاب مناقب، از خطبه‌ای با نام خطبه اقالیم یاد کرده (ابن شهر آشوب، ۴۷/۲) و در موضعی دیگر از همان کتاب توضیحی درباره این خطبه آورده است. توضیح او درباره مضمون خطبه بدین مضمون است: “و ذکر فی خطبه الأقالیم فوصف ما یجری فی کل إقليم ثم وصف ما یجری بعد کل عشر سنین من موت النبی (ص) إلى تمام ثلاثه و عشر سنین من فتح قسطنطنیه و الصقالبه و الأندلس و الحبشه و النوبه و الترك و الکرک و مل و حیسل و تأویل و تاريس و الصین و أقاصی مدن الدنیا” (ابن شهر آشوب، ۲۷۴/۲). برخی از این مضامین، مانند سخن از سقلاب (الصقالبه) قسطنطنیه در خطبه تطنجیه نیز دیده می‌شود، ولی غالب مضامین مورد اشاره ابن شهر آشوب در خطبه اقالیم، در متن شناخته شده از خطبه تطنجیه دیده نمی‌شود. به هر روی، به حسب مرسوم درباره نامگذاری خطبه‌های امام، ظاهراً باید واژه “اقالیم” واژه‌ای کلیدی در این خطبه بوده باشد که زمینه نامگذاری گردیده است.

بر پایه فهرست قدیم آستان قدس رضوی، تحریری از متن خطبه اقلیم به ضمیمه نسخه‌ای از نهج البلاغه، به گردآوری احمد بن یحیی بن احمد بن ناقه و خط محمد بن محمد بن محمد بن حسن بن طویل صفار حلی در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است که کتابت آن به تاریخ ۷۲۹ق انجام یافته است (فهرست آستان قدس، ج ۱، بخش اخبار، ص ۹۷؛ نیز آقا بزرگ، ۱۹۸۷).

و. مناجات منتسب به امیرالمؤمنین (ع):

“... الهی ان قصرت مساعینا عن استحقاق نظرتک فما قصرت رحمتک بنا عن دفاع نعمتک؛ الهی انک لم تزل علینا بحظوظ صنایعک منعما و لنا من بین الأقالیم مکرما و تلک عادتک اللطیفه فی اهل الخیفه فی سالفات الدهور و غابراتها و خالیات اللیالی و باقیاتها...”. این مناجات را کفعمی در *البلد الامین* و نیز *جنه الامان* نقل کرده و بدون آنکه از مأخذ خود یادی بکند، متذکر شده که این مناجات از امام حسن عسکری (ع) از طریق پدرانش از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است. (کفعمی، *البلد الامین*، ص ۳۱۵؛ همو، *جنه الامان*، ص ۳۷۳).

این مناجات مجرد از اسناد است و امکان نقد اسنادی آن وجود ندارد و متنی بسیار بلند است، اما از حیث مضامین با دیدگاههای مشهور نزد شیعه امامیه همخوانی دارد.

ارزیابی احادیث منتسب به امام صادق و رضا (ع):

الف. حدیث نخست از امام جعفر صادق (ع):

“الدنیا سبعة أقالیم: یأجوج و مأجوج و الروم و الصین و الزنج و قوم موسی و أقالیم بابل”. این حدیث را تنها ابن بابویه در کتاب *الخصال* آورده است (۳۵۷/۲). وی اسناد خود در نقل حدیث را به این صورت ضبط کرده است: “حدثنا ابي، قال حدثنا سعد بن عبدالله، عن احمد بن محمد بن عيسى، عن ابي يحيى الواسطي باسناده رفعه الى الصادق (ع)”.<sup>۱</sup>

راوی این حدیث ابو یحیی سهیل بن زیاد واسطی از محدثان شیعه در سده ۳ق بوده و در این روایت واسطه خود به امام صادق (ع) را ذکر نکرده است. رجال سند تا احمد بن محمد بن عیسی همه از محدثان شناخته شده امامیه‌اند و نقطه آغاز تردید در این اسناد ابو یحیی واسطی است. ابو یحیی از خاندانی شناخته شده از امامیه برخاسته و نواده دختری محمد بن نعمان صاحب الطاق متکلم نامدار امامی است (نجاشی، ص ۱۹۲). از او روایتی رسیده که در بر دارنده نقدی تند به برخی از سران غلات چون محمد بن بشیر و ابو الخطاب است (کشی، ص ۳۰۲). روایت مشترک احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن ابی عبدالله برقی از او (طوسی، الفهرست، ص ۸۱) نشان می‌دهد که وی مورد توجه گروه‌های رقیب در محافل محدثان قم بوده است، با این حال در مقام نقد، برخی از ناقدان رجال - ظاهراً از بغدادیان - او را "ثبت" نشناخته‌اند (ابن غضائری، به نقل تفرشی، ۳۶۲/۲؛ نجاشی، همانجا). فارغ از جایگاه رجالی سهیل، باید دانست که این حدیث از سهیل واسطی معاصر امام حسن عسکری (ع) تا امام صادق (ع) با انقطاع سند رو به روست. در میان معدود احادیث بر جای مانده از سهیل، عدم یاد کرد سند اتصال تا معصوم توسط او نمونه‌های دیگری نیز دارد (ابن بابویه، الخصال، ۹۷/۱؛ الاختصاص، ص ۳۲۶).

از نظر مضمون حدیث، باید توجه داشت که این حدیث به آموزه‌ای دینی اشاره ندارد؛ تفسیری درست از تقسیمات اقلیم سبعة نزد جغرافی دانان یونان و نخستین جغرافی دانان مسلمانان نیز نیست. ترتیب سرزمینها در آن نیز از نظمی جغرافیایی پیروی نمی‌کند، و دیگر آنکه عبارت "قوم موسی" اشاره به یک قوم و نه سرزمین است. ظرایفی چون جدا ساختن یاجوج و ماجوج به عنوان دو اقلیم و نیز تعبیر "اقلیم بابل" به صورت جمع نیز در خور تأمل است.

ب. حدیث دوم از امام جعفر صادق (ع):

...قال المفضل: يا سيدى فما يصنع بالبيت؟ قال: "ينقضه و لا يدع منه الا القواعد التى هى اول بيت وضع للناس ببيكة فى عهد آدم، و الذى رفعه ابراهيم و اسماعيل، و ان الذى بنى بعدهم، لا بناه نبى و لا وصى، ثم بينه كما يشاء، و يغير آثار الظلمة بمكة و المدينة و العراق و سائر الاقاليم، وليعهد من مسجد الكوفة، و بينه على بنائه الاول، وليعهد من القصر العتيق ملعون من بناه". (خصيبي، ص ۳۹۹).

این بخشی از حدیثی مفصل به نقل از مفضل از امام صادق (ع) درباره ظهور حضرت مهدی (ع) است که در کتاب خصیبي اسناد زیر برای آن ارائه شده است: "حسین بن حمدان الخصیبي، حدثني محمد بن اسماعيل و علي بن عبدالله الحسينان، عن ابي شعيب محمد بن نصير، عن ابن الفرات، عن محمد بن المفضل، [عن المفضل بن عمر] قال سألت سيد ابا عبدالله الصادق (ع) (خصيبي، ص ۳۹۲). در نسخه چاپی از کتاب الهدایه، نام مفضل بن عمر از اسناد ساقط شده که با مقایسه با دو اسناد مشابه تصحیح شده است. باید توجه داشت که بخشی از همین حدیث به نقل از خصیبي در دو منبع دیگر نقل شده که در آن اسناد به صورت کامل آمده است. اسانید ضبط شده در این دو مأخذ عبارتند از:

الف. حسین بن حمدان، عن محمد بن اسماعيل و علي بن عبدالله الحسينين عن ابي شعيب محمد بن نصر (صحيح: نصير) عن عمر بن الفرات عن محمد بن المفضل، عن المفضل بن عمر، قال سألت سيد الصادق (ع) (حسن بن سليمان، ص ۱۷۹).

ب. روى فى بعض مؤلفات اصحابنا، عن حسين بن حمدان، عن محمد بن اسماعيل و علي بن عبدالله الحسنی عن ابي شعيب محمد بن نصير عن عمر بن الفرات عن محمد بن المفضل، عن مفضل بن عمر، قال سألت سيد الصادق (ع) (مجلسی، ۱/۵۳).

محمد بن مفضل راوی از مفضل، ظاهراً محمد بن مفضل بن عمر پسر اوست که در منابع رجالی بدون آنکه توضیحی درباره شخصیتش داده شود، در زمره اصحاب امام



کاظم و رضا (ع) از او یاد شده است (طوسی، الرجال، ص ۳۴۴، ۳۶۶).  
در میان رجال سند، به جز محمد بن اسماعیل حسنی و علی بن عبدالله حسنی که  
تشخیص آنان با تردید رو به روست، دیگر رجال سند اعم از محمد بن نصیر، عمر بن  
فرات و مفضل بن عمر و نیز در میان رجال سند، به جز محمد بن اسماعیل حسنی و  
علی بن عبدالله حسنی که تشخیص آنان با تردید رو به روست، دیگر رجال سند اعم از  
محمد بن نصیر، عمر بن فرات و مفضل بن عمر و نیز خصیبی مؤلف کتاب الهدایه، از  
شخصیتهایی هستند که به عنوان پیوستگان با اندیشه غالبانه شناخته شده‌اند. درباره  
محمد بن مفضل تصریحی درباره مذهب در کتب رجال امامیه دیده نمی‌شود.

ج. حدیث سوم از امام جعفر صادق (ع):

قندوزی صاحب ینابیع الموده درباره امام صادق (ع) آورده است: "و أما الامام  
جعفر الصادق (ع) فهو الذی غاص فی تیاره و استخراج جواهره، و أظهر کنوزه، و فسر  
رموزه. و قد صنف الخافیه فی أسرار الحروف، و نقل عنه أنه کان یتکلم بغوامض  
الحقائق و هو ابن سبع سنین؛ و هو الذی قال: لقد تجلی الله لعباده فی کلامه و لکن  
لا یبصرون". و بلا فاصله چنین افزوده است: "و قد ذکر فیہ وزراء الاقالیم السبعه  
و أمراءها و ما یتفق و یحدث لهم الی أن تقوم الساعه، و قال: نحن الجبال الرواسخ  
لا تحرکنا الریاح العواصف". (قندوزی، ۲۱۶/۳).  
متن این حدیث در حد اشاره و تقطیع بر جای مانده و مجرد از اسناد است  
و امکان نقد اسنادی آن نیز وجود ندارد.

د. مناظره امام رضا (ع) با عمران صابی:

"... فمناها ثمانیه و عشرون حرفا تدل علی لغات العربیه و من الثمانیه و العشرین  
اثنان و عشرون حرفا تدل علی لغات السریانیه و العبرانیه و منها خمسہ احرف متحرفه  
فی سائر اللغات. من العجم و الاقالیم و اللغات کلها وهی خمسہ احرف تحرفت من

الثمانیه و العشرين حرفا من اللغات فصارت الحروف ثلاثه و ثلاثين حرفا".

ابن بابویه در *عیون اخبار الرضا (ع)*، در ضمن روایتی بلند مشتمل بر مجموعه مناظرات امام رضا (ع) با پیروان ادیان گوناگون، این بخش را نیز آورده است (*عیون*، ۱۵۳/۲ - ۱۵۴). اسنادی که ابن بابویه برای این حدیث به دست داده از این قرار است: "حدثنا أبو محمد جعفر بن علی بن أحمد الفقیه القمی ثم الایلاقی، قال أخبرنا أبو محمد الحسن بن محمد بن علی بن صدقه القمی، قال حدثنی أبو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز الأنصاری الکجی، قال حدثنی من سمع الحسن بن محمد النوفلی ثم الهاشمی، یقول لما قدم علی بن موسی الرضا (ع) علی المأمون أمر الفضل بن سهل أن یجمع له أصحاب المقالات... " (*عیون*، ۱۵۴/۱).

گفتنی است نجاشی نیز به کتابی از حسن بن محمد بن سهل اشاره کرده که در بردارنده مجالس امام رضا (ع) با پیروان ادیان بوده و چنین اسنادی را برای روایت آن ارائه کرده است: "أخبرناه أحمد بن عبدالواحد، قال حدثنا أبو عبدالله أحمد بن أبی رافع الصیمری، قال حدثنا الحسن بن محمد بن جمهور العمی عنه به" (*نجاشی*، ص ۳۷ - ۳۸).

رجال سند تا ابو عمرو کشی (کجی) همه از محدثان شناخته شده امامیه‌اند و نقطه آغاز تردید در این اسناد شیخی است که مأخذ استماع کشی بوده و نام او در اسناد برده نشده است. درباره حسن بن محمد نوفلی نیز باید گفت نجاشی تنها رجالی متقدم امامی است که از او یاد کرده و وی را ضعیف شمرده است (همو، ص ۳۷ - ۳۸). سالهای تولد و وفات نوفلی دانسته نیست، اما بر اساس هر دو سند و روایت ابن جمهور و استاد کشی از او، می‌توان گمانه زد که نوفلی تا دهه ۶۰ از سده ۳ق هنوز حیات داشته است. در این صورت، اینکه او شاهد مستقیم مناظره امام رضا (ع) بوده باشد نیز با تردیدی جدی رو به روست و در عبارت وی نیز تصریحی بر این امر

دیده نمی شود.

ارزیابی اخبار غیر حدیثی در منابع حدیث:

الف. سخنان عبدالمسیح از رؤسای مسیحی نجران:

“... و يظهر الله عبده على الدين كله فيملك مقاليد الأقاليم إلى بيضاء الصين...”  
ابن طاووس در *اقبال الاعمال*، به نقل از دو کتاب: *المباهله* تألیف ابوالفضل  
شیبانی و *عمل ذی الحجج* تألیف ابن اشناس داستانی بلند آورده که در آن حکایت رفتن  
نمایندگان پیامبر (ص) به نجران و تفصیل مذاکرات آنان آمده است (ابن طاووس، *اقبال*،  
۳۲۴/۲). عبارت یاد شده، قسمتی از سخنانی است که عبدالمسیح بن شرحبیل از سران  
مسیحی نجران درباره انتظارات هم مذهبانش درباره آمدن پیامبری در آخر الزمان  
آورده است.

این خبر فاقد اسناد است و مضامین آن نیز در اخبار دیگر تأیید نشده است. از نظر  
متن، روایت در بسیاری از بخشها دارای فضای داستانی است و مبالغه‌های داستان  
سرایان در آن دیده می شود.

ب. نامه موسی بن نصیر به عبدالمملک:

“... دارا ابن دارا، فلما قتله الاسکندر قال: و الله لقد جئت الارض و الاقاليم كلها  
ودان لی أهلها، و ما أرض الا وقد وطئتها الا هذه الارض من الاندلس...”  
ابن عیاش جوهری این خبر را در *مقتضب الاثر* نقل کرده و اسناد زیر را برای آن  
ارائه کرده است:

“حدثني أبو القاسم عبدالله بن القاسم البلخي، قال: حدثنا أبو مسلم الكجی  
عبدالله بن مسلم، قال: حدثنا أبو السمع عبدالله بن عمير الثقفي، قال: حدثنا هرمز بن

حوران، قال: حدثنا فراس، عن الشعبي، قال: ابن عبد الملك بن مروان دعاني فقال: يا أبا عمرو ان موسى بن نصير العبدى كتب الى - و كان عامله على المغرب - يقول: "... (ص ۴۳ - ۴۴). موسى بن نصير یاد شده در اینجا، فاتح مغرب و والی امویان بر آن دیار (د ۹۷ ق) است. وجه نقل این داستان در *مقتضب الاثر* از آن روست که موسی بن نصیر در نامه خود به عبدالمملک می نویسد، در خلال فتوح اندلس به شهری در کنار دریاچه ای رسیده است که بر دیوار آن کتیبه ای وجود داشته است. این کتیبه متضمن اشعاری به عربی بوده که ذیل آن عباراتی است که از نظر ابن عیاش جوهری با موضوع کتابش "نص بر ائمه اثنا عشر" مرتبط بوده است:

له مقالید أهل الارض قاطبه	و الاوصياء له أهل المقالید
هم الخلائف اثنا عشره حججا	من بعده الاوصياء الساده الصيد
حتى يقوم بامر الله قائمهم	من السماء إذا ما باسمه نودی

در سلسله اسناد روایت، ظاهراً حلقه ها از شخصیت های اهل سنتند. ابومسلم کجی از محدثان نامدار و معتبر نزد اهل سنت است؛ عامر بن شراحیل شعبی نیز از مشهورترین تابعان کوفه است و فراس، اشاره به ابویحیی فراس بن یحیی همدانی راوی شناخته شده شعبی است (بخاری، ۱۳۹/۷). اما نامهای جای گرفته میان این ابومسلم و فراس باید با تأمل نگریسته شوند. از ابو السمع عبدالله بن عمیر الثقفی در منابع شیعه و اهل سنت نشانی یافت نشد. نام هرمز بن حوران در برخی اسانید اهل سنت و شیعه دیده می شود که در آن حلقه واسطه میان عبدالله بن داود خریبی و ابو عون است (ابونعیم، ۶۵/۱؛ کوفی، ۵۷۳/۲؛ ابن عساکر، ۳۹۱/۴۲) و در اسنادی روایت ابوصالح حنفی را به خریبی انتقال داده است (خوارزمی، ص ۸۴)، اما در منابع رجالی یادی از او دیده نمی شود. ابن ماکولا که در *الاکمال* از او یاد کرده، اطلاعش از داده های اسناد ابو نعیم تجاوز نکرده است (۳۱۵/۷).

از نظر متن، روایت کاملاً دارای فضای داستانی است و مبالغه‌های داستان سرایان در آن مکرر دیده می‌شود.

### نتیجه‌گیری:

از مجموع آنچه در بخش نقل و نقد اخبار گفته شد می‌توان اخبار ناظر به اقالیم را در چند گروه طبقه‌بندی کرد:

گروه اول: احادیث مسند یا نیمه مسند در منابع متقدم امامیه، شامل خطبه امام علی (ع) با مضمون "لو اعطیت الاقالیم"، حدیث امام صادق (ع) با مطلع "الدنیا سبعة اقالیم"، و مناظره امام رضا (ع) با عمران صابی. گروه دوم: احادیث مجرد از سند در منابع میانه یا متأخر، شامل خطبه لؤلؤه، خطبه اقالیم، مناجات امیرالمؤمنین (ع)، و حدیث "وزراء الاقالیم" از امام صادق (ع). گروه سوم: احادیث منقول در کتب غلات، یا دارای مضمون پیوسته با محافل غلات، شامل خطبه افتخار، خطبه تطنجیه و حدیث خصیبی از امام صادق (ع). گروه چهارم: اخبار داستانی غیر حدیثی، شامل خبر مباحله عبدالمسیح و نامه موسی بن نصیر.

سه گروه اخیر از اخبار چه بر اساس سنت نقد حدیث و چه بر اساس روشهای نو در نقد متون، در شرایطی نیستند که بتوانند برای اثبات رواج یک اندیشه در دو سده نخست اسلامی مورد استناد قرار گیرند.

در میان سه حدیث گروه نخست، حدیث رضوی فارغ از نقدهای استنادی تا آن اندازه که به مقاله حاضر مربوط می‌شود، وضع روشنی دارد. می‌دانیم که مفهوم اقلیم و اقالیم در سالهای آخر سده دوم در میان مسلمانان رواج یافته و بازتاب آن در بازمانده‌هایی از آن سالها، چون نام کتاب هشام کلبی و عبارتی از ابوالعتاهیه دیده می‌شود. البته گفتنی است نه در حدیث مناظره امام رضا (ع)، و نه در این دو نمونه از کلبی و ابوالعتاهیه، سخن، از مفهوم اقلیم و اقالیم فراتر نرفته و هنوز رواج اندیشه

هفت اقلیم در این سالها به ثبوت نرسیده است.

حدیث منقول از امام صادق (ع) با مطلع "الدنيا سبعة اقالیم"، افزون بر انقطاعی که در سند آن دیده می‌شود، از حیث مضمون نیز با نقدی جدی رو به روست و آثار اضطراب محتوایی در آن بارز است. خطبه علوی "لو اعطیت" در این میان وضع متفاوتی دارد. این خطبه از آن حیث که در صورت مفروض گرفتن صدور آن، بر کاربرد تعبیر "هفت اقلیم" در دوره خلافت آن حضرت (فاصله سالهای ۳۵ - ۴۰ ق) دلالت دارد، از ویژگی در خور توجهی برخوردار است و در عین حال از حیث مضمون نیز از شهرت و مقبولیت قابل توجهی در طی قرون برخوردار بوده است. از حیث سلسله سند، در تنها اسناد شناخته شده این روایت، نام مفضل بن عمر و برخی وابستگان احتمالی به مکتب او دیده می‌شود و از حیث زبان، فارغ از دو تعبیر اقلیم و افلاک، زبان روایت زبانی کهنه و قابل تطبیق با نیمه اول قرن نخست هجری است. در مجموع باید گفت اظهار نظر روشن‌تر درباره این خطبه مستلزم پژوهشی ویژه است که در آن افزون بر مسائل اسنادی، مسائل متنی خطبه و از جمله امکان نقل به معنا در آن نیز باید مورد بررسی قرار گیرد.

در هر صورت، با قائل شدن به صحت صدور این خطبه، باید پذیرفت که مدتها قبل از عصر ترجمه و در زمانی پیش از سال ۴۰ ق، نه تنها مفهوم اقلیم، بلکه اندیشه "هفت اقلیم" آن اندازه برای مخاطبان عمومی حضرت آشنا بوده که در خطبه‌ای با مخاطب عام، بدون توضیحی مورد اشاره قرار گیرد.

## منابع

- قرآن کریم.

- آقا بزرگ طهرانی، محمد محسن، *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، بیروت، ۱۹۸۳ م.

- ابن بابویه، محمد بن علی، *الامالی*، تهران، ۱۳۶۲ ش.

\_\_\_\_\_، *التوحید*، به کوشش هاشم حسینی تهرانی، تهران،

۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م.

- \_\_\_\_\_، *الخصال*، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، ۱۳۶۲ش.
- \_\_\_\_\_، *علل الشرایع*، نجف، ۱۳۸۵ق/۱۹۶۶م.
- ابن بابویه، محمد بن علی، *عیون اخبار الرضا (ع)*، بیروت، ۱۴۰۴ق.
- \_\_\_\_\_، «*مشيخة الفقيه*»، همراه ج ۴ من لا يحضره الفقيه، قم، ۱۴۱۳ق.
- ابن حمدون، محمد بن حسن، *التذكرة الحمدونية*، ضمن الموسوعة الشعرية، المجمع الثقافي، ۲۰۰۳م.
- ابن حوقل، محمد، *صورة الارض*، به کوشش کرامرس، لیدن، ۱۹۳۸ - ۱۹۳۹م.
- ابن خردادبه، عبيدالله، *المسالك و الممالك*، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۸۹م.
- ابن دريد، محمد بن حسن، *جمهرة اللغة*، حيدرآباد دکن، ۱۳۴۵ق.
- ابن رسته، احمد بن عمر، *الاعلاق النفيسة*، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۹۱م.
- ابن رومي، علی بن عباس، *ديوان*، ضمن الموسوعة الشعرية، المجمع الثقافي، ۲۰۰۳م.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، *مناقب آل ابي طالب*، قم، ۱۳۷۹ق.
- ابن طاووس، علی بن موسی، *اقبال الاعمال*، به کوشش جواد قیومی، قم، ۱۴۱۴ق.
- \_\_\_\_\_، *الملاحم و الفتن*، نجف، ۱۳۹۸ق/۱۹۷۸م.
- ابن عساکر، علی بن حسن، *تاريخ مدينة دمشق*، به کوشش علی شیری، بیروت/دمشق، دار الفكر، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م.
- ابن عیاش جوهری، احمد بن محمد، *مقتضب الاثر*، قم، ۱۳۷۹ق.
- ابن فقیه همدانی، احمد بن محمد، *البلدان*، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۸۵م.
- ابن ماکولا، علی بن هبة الله، *الاکمال*، بیروت، ۱۴۱۱ق.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، به کوشش رضا تجدد، تهران، ۱۳۹۳ق/۱۹۷۳م.
- ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد، *التفهيم*، به کوشش جلال الدین همایی، تهران، ۱۳۶۲ش.
- ابو الفرج اصفهانی، علی بن حسین، *الاجانی*، ضمن الموسوعة الشعرية، المجمع الثقافي، ۲۰۳۳م.
- ابو نعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، *حلیة الاولیاء*، قاهره، ۱۳۵۱ق/۱۹۳۲م.
- *الاختصاص*. منسوب به شیخ مفید، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، منشورات جماعة

المدرسين، بی تا.

- اصطخری، ابراهیم بن محمد، *کتاب الاقوالیم* چاپ تصویری، به کوشش مولر، گوتا، ۱۸۳۹م.
- اصطخری، ابراهیم بن محمد، *مسالك الممالک*، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۹۲۷م.
- *اوستا*، بخشهای گوناگون گاهان، یسن ها، یشت ها، ویسپرد، ونیداد.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، *التاریخ الكبير*، حیدرآباد دکن، ۱۳۹۸ق/۱۹۷۸م.
- برسی، رجب، *مشارق انوار الیقین*، به کوشش علی عاشور، بیروت، ۱۴۱۹ق.
- پورداد، ابراهیم، *هفت کشور*، به ضمیمه ویسپرد، تهران، ۱۳۵۷ش.
- تفرشی، مصطفی، *نقد الرجال*، تهران، ۱۳۱۸ق.
- *تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس*، در حاشیه الدر المنثور سیوطی، قاهره، ۱۳۱۴ق.
- جاحظ، عمرو بن بحر، *التربیع و التدویر*، دمشق، ۱۹۵۵م.
- \_\_\_\_\_، *ضمن الموسوعة الشعرية*، المجمع الثقافي، ۲۰۰۳م.
- جوایقی، موهوب بن احمد، *المعرب*، به کوشش احمد محمد شاکر، قاهره، ۱۳۶۰ق/۱۹۴۲م.
- جیهانی، ابوالقاسم، *اشکال العالم*، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، تهران، ۱۳۶۸ش.
- حسن بن سلیمان حلی، *مختصر بصائر الدرجات*، نجف، ۱۳۶۹ق/۱۹۵۰م.
- حسن دوست، محمد، *فرهنگ ریشه شناختی زبان فارسی*، زیر نظر بهمن سرکاراتی، تهران، ۱۳۸۳ش.
- حمدالله مستوفی، *نزهة القلوب*، به کوشش گ. لسترنج، لیدن، ۱۳۳۱ق/۱۹۱۳م.
- خزاز قمی، علی بن محمد، *کفایة الاثر*، قم، ۱۴۰۱ق.
- خصیبی، حسین بن حمدان، *الهدایة الکبری*، بیروت، ۱۴۰۶ق/۱۹۸۶م.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی، *تاریخ بغداد*، قاهره، ۱۳۴۹ق.
- خوارزمی، موفق بن احمد، *المناقب*، به کوشش مالک محمودی، قم، ۱۴۱۱ق.
- دینوری، ابوحنیفه، *الاخبار الطوال*.
- راوندی، سعید بن هبة الله، *قصص الانبياء*، به کوشش غلامرضا عرفانیان، مشهد، ۱۴۰۹ق.



- زمخشری، محمود بن عمر، *ربیع الابرار*، ضمن الموسوعه الشعریه، المجمع الثقافی، ۲۰۰۳م.
- سبط ابن جوزی، یوسف بن عبدالرحمن، *تذکره الخواص*، نجف، ۱۳۸۳ق/۱۹۶۴م.
- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان*، صیدا، ۱۳۳۳ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *الرجال*، به کوشش محمد صادق آل بحر العلوم، نجف، ۱۳۸۱ق/۱۹۶۱م.
- \_\_\_\_\_، *الفهرست*، به کوشش محمد صادق آل بحر العلوم، نجف، ۱۳۵۶ق.
- *فهرست کتب کتابخانه مبارکه آستان قدس رضوی*، جلد ۱، به کوشش او کتابی، مشهد، ۱۳۰۵ش.
- قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، *ینایع الموده*، به کوشش جمال الشرف حسینی، قم، ۱۴۱۶ق.
- کشی، محمد بن عمر، *معرفة الرجال*، اختیار طوسی، به کوشش حسن مصطفوی، مشهد، ۱۳۴۸ش.
- کفعمی، ابراهیم، *البلد الامین*، چاپ سنگی (ایران)، ۱۳۸۲ق.
- \_\_\_\_\_، *جنه الامان (مصباح)*، تهران، ۱۳۲۱ق.
- کوفی، محمد بن سلیمان، *مناقب امیرالمؤمنین (ع)*، به کوشش محمد باقر محمودی، قم، ۱۴۱۲ق.
- مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.
- مرتضی، علی بن حسین، «*جوبه مسائل متفرقه*»، رسائل الشریف المرتضی، مجموعه سوم، به کوشش احمد حسینی، قم، ۱۴۰۵ق.
- مسعودی، علی بن حسین، *التنبیه و الاشراف*، قاهره، ۱۳۵۷ق/۱۹۳۸م.
- \_\_\_\_\_، *مروج الذهب*، به کوشش یوسف اسعد داغر، بیروت، ۱۳۸۵ق/۱۹۶۶م.
- مقدسی، محمد بن احمد، *احسن التقاسیم*، بیروت، ۱۴۰۸ق/۱۹۷۸م.

- مهيار ديلمي، ديوان، ضمن الموسوعه الشعريه، المجمع الثقافى، ٢٠٠٣م.
- مينوى خرد، ترجمه احمد تفضلى، تهران، ١٣٤٨ش.
- نجاشى، احمد بن على، الرجال، به كوشش موسى شيبيرى زنجانى، قم، ١٤٠٧ق.
- نهج البلاغه.
- ياقوت حموى، معجم البلدان، لبيزىك، ١٨٦٦م.
- يعقوبى، احمد بن اسحاق، البلدان، به كوشش دخويه، ليدن، ١٨٩٢م.
- \_\_\_\_\_، التاريخ، بيروت، ١٣٩٧ق/١٩٦٠م.
- Brockelmann, C., *Geschichte der arabischen Litteratur*, Supplement, Leiden, 1943 - 1949.
- *Danak-u Mainyo Khard*, Pahlavi, pazand and Sanskrit texts, ed. T.D. Anklesaria, Bombay, 1913.
- Liddell, H. & R. Scott, *A Greek-English Lexicon*, Oxford, 1864.
- Muller, F. & H. Thiel, *Beknopt Grieks-Nederlands Woordenboek*, Batavia, n.d.
- *Paulys Realencyclopädie der classischen Altertumswissenschaft*, ed. Georg Wissowa, Stuttgart, 1958 – 1978.
- Крачковский, И.Ю., *Арабская географическая литература, Избранные сочиния*, Tom IV, 1957.
- Η Κατὰ Διαθηκῆν, London, 1949.